

بررسی مسائل اجتماعی مولانا در غزلیات شمس

الهه رحمانیان^۱، رضا اشرفزاده^{۲*} و بتول فخراسلام^۳

چکیده

هر اثر ادبی در بافت خود نشانه‌ای از منشاء اجتماعی دارد. محیط اجتماعی که اثر در آن نضج گرفته در سبک و شیوه بیان کلام صاحب اثر منعکس شده است. غزلیات شمس یکی از این آثار است که مولانا به بسیاری از واقعیات، اوضاع اجتماعی و آداب و رسوم می‌پردازد. شعر مولانا علاوه بر این که بازتابی از حیات اجتماعی روزگار خویش و تصویر زندگی واقعیات دوران خود می‌باشد، شخصیت فردی و اجتماعی او را نیز ترسیم نموده است. پژوهش حاضر تلاشی است در تحلیل شخصیت اجتماعی مولانا در غزلیات شمس که رهیافتی است به شناخت مسایل اجتماعی و فرهنگی روزگار خالق اثر؛ و ابزاری است کارآمد برای بیان نظام فکری عارفانه و عاشقانه او. در این جستار بعد اجتماعی شخصیت مولانا در دیوان شمس در دو بخش بررسی گردیده است: بخش اول سرمایه‌های اجتماعی، بخش دیگر جامعه‌شناسی دیوان شمس که بعد اول بیشتر نمود یافته است. امید است این پژوهش شاهرهی باشد برای سوق یافتن به سوی فضایل اخلاقی و دفع رذایل و پستی‌ها در عصر حاضر.

کلید واژه‌ها: مولوی، مسایل اجتماعی، شخصیت اجتماعی، غزلیات شمس.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی - غنایی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

^۲ - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسئول)

r.ashrafzadeh@iaubir.ac.ir

^۳ - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

مقدمه

ادبیات آیینۀ تمام نمای رویدادها، آیین‌ها، رفتارهای اجتماعی و اندیشه‌های یک جامعه است، و هنرمند مانند هر انسان اجتماعی، از هنگام تولد تا دم واپسین، تحت تأثیر همه جانبه اجتماع است؛ تا جایی که جهان در نظر او پیش از آن که طبیعت و پدیده‌های آن باشد؛ در نخستین وهله، اجتماع است. اهمیّت این تأثیر تا جایی است که شخصیت شاعر که سازنده سبک شاعری اوست؛ متأثر از حیات اجتماعی و فرهنگی اوست. (ر.ک. ترابی، ۱۳۷۰: ۱۶)

اجتماعیات در ادبیات ایران به طور عمده به تلاش جامعه‌شناسان و نیز ادیبان علاقمند به مسائل اجتماعی، در باره فهم عناصر اجتماعی در ادبیات ایران و به ویژه شعر و متن‌های ادبی مربوط می‌شود. دکتر روح الامینی معتقد است: «جامعه‌شناسی ادبیات، جامعه‌شناسی متن ادبی است و پیدا کردن مسائل اجتماعی در آثار اجتماعیات در ادبیات است. ما آن چنان محو ادبیات غرب شده‌ایم که ادبیات کلاسیک خودمان را فراموش کرده‌ایم.» (روح الامینی، ۱۳۷۵: ۲۹)

توجه به این نکته هم اهمیّت دارد که ادبیات نه می‌خواهد و نه می‌تواند با واقعیت به شکل علمی و کاملاً واقعی برخورد کند؛ اما با توجه به آنچه از ادبیات دریافت می‌شود، به نظر می‌رسد نویسنده و شاعر، نه تنها تصویری از جامعه ارائه می‌کنند، بلکه بیش از آن، از چیزهایی که تاریخ قادر به بیان نیست، به گونه‌ای غیرمستقیم، سخن می‌گویند.

برای درک و بررسی مناسب شخصیت هر فردی و رسیدن به مقصود اصلی سراینده کلام، دانستن برخی مقدمات و در نظر گرفتن پاره‌ای ملاحظات ضروری است.

با بررسی محتوای آثار ادبی، می‌توان جامعه‌ای را که ادبیات در آن پدید آمده، شناخت و سیر تحول و تکامل یا احیاناً پس رفت آن را از خلال این آثار دریافت نمود. زیرا با تأمل بر محتوا و موضوع ادبیات در هر عصری با تصویری از رویدادهای اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و آیینی آن عصر آشنا شد و همین باعث شده است؛ ادبیات به عنوان سند پیش روی محققان باشد.

مسأله محوری این پژوهش پرداختن به شخصیت اجتماعی مولانا است که منشأ عشق و معرفت است، و نگاه او به مسایل اجتماعی روزگار خویش می‌تواند شاهرایی باشد برای دفع رذایل و پستی‌ها

و سوق دادن به سوی فضایل اخلاقی و بر خورد درست با مفاصد اجتماعی در عصر حاضر. از بُعد اجتماعی، شخصیت مولانا شامل دو بخش بررسی می‌شود: ۱- سرمایه‌های اجتماعی ۲- جامعه‌شناسی دیوان شمس.

بیان مسأله و سؤالات پژوهش

با مطالعه میان رشته‌ای بین ادبیات و جامعه‌شناسی می‌توان به زوایای تازه‌ای از متون ادبی پی‌برد. هدف این پژوهش، شناخت شخصیت اجتماعی مولانا در دیوان شمس است. به همین جهت، با بررسی دیوان مولانا، به ابعاد اجتماعی شخصیت او پرداخته شده است. بنابر این در این پژوهش به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود.

- ۱- پایگاه اجتماعی مولانا و محور فکری او چگونه در غزلیات شمس تجلی می‌یابد؟
 - ۲- چگونه می‌توان از زبان و سبک اثر، مسائل اجتماعی روزگار را درک کرد؟
- نگارندگان در این پژوهش به مواردی از مسائل اجتماعی روزگار مولانا پرداخته است.

پیشینه پژوهش

چندین قرن است که محققان و دانش پژوهان و دانشمندان از زمینه مباحث شخصیتی مولانا تلاش‌ها و پژوهش‌های بسیاری انجام داده‌اند و کتاب‌های ارزشمندی چون: مولانا جلال‌الدین زندگانی، فلسفه آثار و گزیده‌ای از آنها) از عبدالباقی گولپینارلی، «مولوی و جهان بینی‌ها» از علامه محمدتقی جعفری، «مناقب العارفین از افلاکی»، آثار بسیار ارزشمندی از استاد بدیع‌الزمان فروزانفر شامل تصحیح و حواشی بر کلیات شمس تبریزی و ... «سرود خورشید» اثر استاد اشرف‌زاده، «شکوه شمس» از خانم آن ماری شیمل، شعاع شمس از ابراهیم ایشانی و ... به رشته تحریر درآمده است و همچنین محققان بسیاری مولانا و آثارش را مورد بررسی قرار داده‌اند، اما هیچ‌گونه تحقیق و پژوهشی در زمینه بُعد اجتماعی انجام نگرفته است، این انگیزه‌ای برای پژوهش حاضر گردید و بنای کار در این تحقیق، مجموعه ده جلدی غزلیات مولانا معروف به دیوان کبیر یا کلیات شمس تصحیح مرحوم فروزانفر می‌باشد. شرح گزیده غزلیات شمس از استاد اشرف‌زاده با عنوان «سرود خورشید» منبع اصلی مورد مطالعه در این پژوهش می‌باشد.

روش تفصیلی تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی-توصیفی است که نگارندگان به مواردی از مسائل اجتماعی در روزگار مولانا پرداخته‌اند.

جامعه‌شناسی ادبیات و انواع ادبی

بی‌تردید انواع ادبی نظیر ادبیات حماسی و تعلیمی بیش از انواع دیگر، جنبه اجتماعی دارند، زیرا حماسه و آموزه‌ها به دلیل این که از زندگی اجتماعی نشأت می‌گیرند طبیعتاً باید بخشی از زندگی اجتماعی را به نمایش بگذارد. اما نوع غنایی که محصول احوال فردی شاعران است، ناگزیر کمتر وجه اجتماعی به خود می‌گیرد. «اگر چه نباید تصور کرد که سرودهای غنایی، یک سره از مسائل اجتماعی به دور می‌مانند، بلکه برعکس از آن جا که فرد به انحای مختلف در محاصره زندگی قرار می‌گیرد، در سرودهای غنایی هم می‌توان رد پای تأثیر محیط اجتماعی را مشاهده کرد.» (روح الامینی، ۱۳۷۵: ۳۹) و این لحظه‌های ناخودآگاهی در شعر مولانا نمود دارد و در هنگام خواندن این غزل‌ها متوجه می‌شویم که وی، غالباً به گونه‌ای ناخواسته، به مسائل اجتماعی عصر خویش اشاره کرده است.

بی‌شک برخی از آثار ادبی، برای تحلیل‌های اجتماعی مناسب‌ترند. مثلاً ادبیات تعلیمی از این لحاظ از ادبیات غنایی شایستگی بیشتری دارد. اما «نسیب و غزل، اگر چه جنبه شخصی و فردی دارند، اما انتشار و اشتهار خود را به ذوق و علاقه هم دردی و اجتماع مدیون‌اند» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۴۳)

بنابراین اگر از منظر جامعه‌شناسی ادبیات به این مسأله بنگریم، نه تنها میان این غزل‌های کاملاً شخصی و جامعه پیوند می‌یابیم، بلکه به این نتیجه می‌رسیم که «حتی مبهم‌ترین تمثیل‌ها، خالی‌ترین شبانی‌ها، قبیح‌ترین مضحکه‌ها، اگر درست در باره آن‌ها تحقیق شود، بیانگر جنبه‌هایی از دوره جامعه خاص است.» (ولک، ۱۳۷۳: ۳۳۱)

مولانا به شهادت آثارش، تصویری از زندگی عصر خویش ارائه می‌کند و به نقل از ولک «زندگی تا حدود زیادی یک واقعیت اجتماعی است.» (همان: ۹۹)

ادبیات نه تنها از محیط تأثیر می‌پذیرد، بلکه بر آن اثر هم می‌گذارد، مثلاً وقتی آثار مولانا و از آن جمله غزلیات شمس، بارها و در شمارگان بالایی انتشار می‌یابد؛ می‌توان دریافت که مردم تا چه حد بدان دل بسته‌اند و از آن بهره می‌برند. گذشته از استقبال عام از این آثار می‌توان به طور مشخص نشان داد که چه افراد برجسته‌ای از جامعه ایران یا جامعه گسترده‌تر زبان فارسی، پس از مولانا، از آثار وی استفاده کرده و خط مشی گرفته‌اند.

«اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران مولانا یکی از بدترین ادوار تاریخ به شمار می‌آید. وحدت ملی از هم پاشید و استقلال سیاسی از میان رفت و مملکت دچار ناامنی و بلوا شد. ارزش‌های اخلاقی رنگ باخت. زشتی و پلشتی رواج یافت. بی‌خردان نالایق روی کار آمدند و خردمندان به کنج عزلت رانده شدند.» (زمانی، ۱۳۸۴: ۸۱۲)

مولانا با بینشی عمیق و روشنگرانه به طرح دقیق مسایل اجتماعی می‌پردازد. او بر خلاف اغلب شاعران که در بیان مسایل اجتماعی، کلیات امور را در نظر گرفته‌اند و شخصیت‌های اجتماعی مورد نظر آن‌ها، شمولی اجمالی دارد؛ جزئیات آن‌ها را در نظر می‌گیرد و بر آن است که در قالب تمثیل و حکایت و همچنین در غزلیات خود طرح مسایل اجتماعی را ملموس‌تر نماید. هدف او از آن کار، اصلاح و بهبود است و به واسطه همین باریک بینی‌ها و تحلیل‌های دقیق، اغراق نیست که بگوییم اگر زنده بود؛ قطعاً او را یک روشنفکر و جامعه‌شناس بزرگ می‌دانستند.

اندیشه مولانا در دیوان غزلیات شمس

ما حاصل عشق روحانی و پرشور مولانا به شمس، دیوان کبیر شمس است که سراسر، عشق و دلدادگی است. این عشق، شخصیت روحانی مولوی را نیز به تکامل می‌رساند: «مولوی بدون شک یکی از اعجوبه‌های بشریت است، وسعت اندیشه، همراه با شور و حال و عشق و شوق، از او مردی ساخته است که نظیری برای او در جهان کمتر می‌توان جست. دیوان شمس او، دریای خروشان است که موج می‌زند و می‌توفد و در هم می‌ریزد، می‌چرخاند و می‌رقصاند و انسان صاحب ذوق را از دام خاکی بر زمین برمی‌کند، شیوه مولانا کاملاً متفاوت با دیگر شعراست؛ چه در مثنوی و چه در غزلیات خود، شعر را وسیله‌ای جهت بیان اندیشه‌های عرفانی خویش می‌داند. او در غزل خویش، اوج قلّه عرفان را نشان می‌دهد. غزلیات وی سرشار از «باور داشت» است و

این ویژگی غزل او، بدان جهت است که وی سیر و سلوک عرفانی و تمام مراحل را طی کرده است. به اعتقاد مولانا، عشق، عامل رهایی انسان از دام وابستگی های دنیوی است. وی در تعبیری زیبا، این وابستگی ها را به تیری مانند می کند که پای آدمیان در آن فرو رفته ست. (ر.ک. اشرف زاده، ۱۳۷۹: ۱۳)

این عالم چون قیرست پای همه بگرفته چون آتش عشق آید این قیر همی درد
(مولوی، ۱۳۶۳: ۵۴)

مولانا در بیان حقایق هستی که بخشی از آن به زندگی اجتماعی مردم مربوط است، آدمی را تنها موجودی می داند که از این مسائل آگاهی می یابد و اوست که باید هستی را در پرتو این آگاهی گزارش کند. او جهان کتاب و جان انسان را «سر دفتر» آن کتاب می داند و از وی می خواهد که جهان را فهم کند:

همچو کتابی است جهان، جامع احکام نهان جان تو سر دفتر آن، فهم کن این مسأله را
(همان: ۳۲)

او در این غزلها هم مثل مثنوی، انسان را اهل درد می خواهد. به باور او درد انگیزه ای است برای حرکت:

با درد باش تا درد آن سوت ره نماید آن سو که بیند آن کس کز درد مضطر آمد
(همان، ۱۷۱)

این درد فقط در آدمی پیدا می شود، مولانا از آدمی می خواهد که شأن انسانی خود را دریابد و این حالات را که در مستی به وی دست می دهد، دریابد و قدر بداند. در نظر او انسان «مرغ عرش» است، پس به وی یاد آوری می کند که مبادا در دام آب و گل بماند و اسیر طبیعت انسانی خویش گردد. زیرا جایگاه حقیقی او این گلخن نه، بلکه آن «گلشن لطیف» است:

ای مرغ عرش آمده در دام آب و گل در خون و خلط و بلغم و صفرا چگونه ای؟
زان گلشن لطیف به گلخن فتاده ای با اهل گو لخن به مواسا چگونه ای؟
(همان: ۲۲۳)

انسان برای معرفت خدا باید اول خود را بشناسد، اما تا وقتی انسان از خود فرار می‌کند، این شناخت حاصل نمی‌شود:

ماننده ستوران در آب وقت خوردن چون عکس خویش دیدیم، از خویش می‌رمیدیم
(همان: ۴۴)

در لابه لای ابیات این سروده‌ها، نکته‌هایی هست که روابط اجتماعی او را با حکومت و نهادهای دوستی و مردمی نشان می‌دهد. از روی همین غزل‌های زیباست که به پایگاه اجتماعی او پی می‌بریم و از وضعیت فکری‌اش آگاه می‌شویم. و از میزان دانش او و موضوع این دانش‌ها اطلاعاتی به دست می‌آوریم و به شخصیت اجتماعی او پی می‌بریم. همین آگاهی‌هاست که نشان می‌دهد مولانا یکی از چهره‌های برجسته عصر خویش است و ناگزیر خواسته یا ناخواسته با مسائل و با مشکلات جامعه درگیر می‌شود و گاه برای رفع آن‌ها با کسانی که در مواضع قدرت سیاسی و اجتماعی قرار داشته‌اند رابطه برقرار می‌کرده و بدین ترتیب به حوزه مسائل اجتماعی کشیده می‌شده است. برای پی بردن به شخصیت اجتماعی مولانا، باید به غزلیاتش رجوع کرد. از غزلیات او برمی‌آید: «او آزادی از قیود حیات دنیوی را تبلیغ می‌کند و خود می‌کوشد فریفته جیفه دنیا نشود، بنابراین به رغم توجه بسیار مقامات سیاسی و اجتماعی به او، هرگز برای کسب جاه، خود را به بهای اندک به آنان نفروخت و بدین ترتیب معلوم می‌شود که او وامدار کسی نیست و کلام خویش را وسیله تبلیغ و روایی کار شاهان و وزیران و سیاست مداران قرار نداد.» (ر.ک. اشرف‌زاده، ۱۳۷۸: ۶۳) پس به اجمال می‌توان گفت که مولانا با وجود آن که آدمی را به معرفت الهی از طریق عشق و شکیبایی ترغیب می‌کند و او را جهت رسیدن به اهداف و آمال معنوی امیدوار می‌سازد، زندگی اجتماعی را هم فراموش نمی‌کند و آدمی را به بیرون رفتن از خود و سفر کردن در جهان فرا می‌خواند تا تجربه اندوزد و آن چه را آموخته در معرض دید و داوری دیگران قرار دهد:

گر دو هزار بار زر، نعره زند که من زرم تا نرود ز کان برون، نیست کسبش مشتری
(مولانا، ۱۳۶۳: ۲۱۹)

در جامعه است که او با بحث و تفکر در باب مسائل مختلف آشنا می‌شود. اگر چه می‌داند که بسیاری از اندیشه‌ها سبب نجات بشری نمی‌شود پس به مخاطب می‌آموزد که:

هر سوسه را بحث و تفکر بمخوانید هر گمشده را سرور و سالار مدارید
(همان: ۶۸)

زیرا می‌بیند که بسیاری از کسانی که خود را متفکر نشان می‌دهند، به راستی اهل اندیشه نیستند؛ بلکه خرمگسانی هستند که در اثر وجود شرایطی خاص به سر لشگری رسیده‌اند.

مُلک را بگذاشت و بر سرگین نشست لاجرم شد خرمگس سر لشگرش
(همان: ۱۰۳)

مولانا زندگی را می‌شناسد و به ما می‌آموزد که همیشه زندگی به کام آدمی نیست و زمانه نه تنها با آدمی نمی‌سازد؛ بلکه هر لحظه دشواری‌هایی را در پیش پای او قرار می‌دهد، پس چه باید کرد؟ مولانا بهترین راه را پیشنهاد می‌کند.

زمانه با تو نسازد تو سازوارش کن به چنگ ماده سغراق و چنگ را ده ساز
(همان: ۷۶)

او پشتوانه بی‌اصیل از میراث فرهنگی بیش از خود را در ذهن دارد و با تکیه بر آن‌هاست که جامعه را می‌فهمد و گزارش می‌کند.

«مولانا جز به مسائل عرفانی به چیزی نمی‌اندیشد و آنچه از مسائل زندگی اجتماعی در شعر او باز تابیده از سر ناخود آگاهی بوده و آن‌ها را زمینه‌ای برای بیان مسائل عرفانی قرار داده است. مخصوصاً می‌توان گفت که از چشم انداز ثبت مسائل عصری، در غزل، شعر مولانا کم رنگ‌ترین صبغه را دارد و این را در غزل سنایی و عطار نیز می‌توان دید، شاید در غزل سعدی نیز چنین باشد اما حافظ سیاسی‌ترین غزل‌سرا است و در غالب شعرهای او نشانی از روزگار او را می‌توان یافت.»
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۲)

مولانا برای رسیدن به قلّه منیع انسانیت باید از پلکان معرفت و عشق عبور می‌کرد.

الف- معرفت

بعد از گذشتن از نفس و هواهای نفسانی، معرفت از دیگر راه‌های رسیدن به سیر انفس است. قلب مرکز وجود آدمی است؛ در عمیق‌ترین ذات خویش حامل حقایق خداوند است، و

آدمی را به سیر انفس و عالم روحانی متصل می‌سازد. بر همین مبنا است که مولوی در اشعار خود برای رسیدن به سیر انفسی از عشق و معرفت به نیکی یاد می‌کند، و در این راستا بهره‌مندی از معرفت را برای خود به عنوان یک نعمت الهی می‌داند که با وجود بهره‌مندی از آن، دیگران هم از آن بهره کافی دارند. «به عقیده مولوی، گوهر واقعی رابطه شناخت و سیر انفسی و رسیدن به قلّه انسانیت و رسیدن به خدا، معرفت است و تنها از طریق استدلال و تعقل نمی‌توان به آن رسید.» (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۲۷)

در این جا گریزی به مثنوی می‌زنیم که این مضمون در آن آشکار است.

بی تعلق نیست مخلوقی بدو	آن تعلق هست بی چون ای عمو
زان که وصل و فصل نبود در روان	غیر وصل و فصل نندیشد گمان

(مولوی، ۱۳۶۹: ۷۹)

بعد از گذشتن از سیر معرفت و تزکیه نفس، عشق عاملی مهم و اساسی در سیر انفس است و افراد عاشق در مسیر الهی و سیر انفسی به خوبی در این مسیر قدم برمی‌دارند و چنین افرادی به قول خود مولانا از سایر ملت‌ها متفاوت هستند و وجودشان سراسر عشق است.

ای بی تو حیات‌ها فسرده	وی بی تو سماع مرده مرده
ما بر در عشق حلقه کوبان	تو قفل زده کلید پرده
هم آتش زنده از دم توست	رحم آر برین دم شمرده
کم گوی ز عشق و عشق می خور	گفتن نبود چنانک خورده

(مولوی، ۱۳۶۳: ۸۹۵)

مولانا عارفی است وارسته و معرفت کامل هستی را از رهگذر شهود، میسر می‌داند. به باور او تنها معرفتی که سبب کمال معنوی انسان می‌گردد، معرفت عرفانی است.

یکی از ابزارهای مهم حصول معرفت، دل آدمی است که در نزد مولانا این معرفت جز در دل انسان حاصل نمی‌شود. به عقیده او تنها جایی که می‌تواند این وظیفه خطیر را به انجام برساند دل و قلب است. مولانا دل کوچک را جایگاه گوهری عظیم به نام عشق و معرفت می‌داند. به نظر

مولانا، عظمت دل به اندازه‌ای است که تنها جایی که گنجایش حق را دارد دل است؛ که مقامش از عرش نیز بالاتر است و خدا از طریق دل به وسیله وحی و الهام با او سخن می‌گوید.

ب- عشق

مستی عشق، آدمی را از زندان خودبینی رها می‌کند، و چون کسی از خویش کناره گیرد به حیات متعالی دست یابد؛ حیاتی که در آن نشانی از خود بینی و کبر و جنگ و ستیز یافت نمی‌شود. مولوی معتقد است آن گاه کسی از موهبت عشق بر خوردار می‌گردد که از پوسته خویش به درآمده باشد و اوصاف بشری را در خرابات معرفت ویران کرده باشد. پس خود عشق را مقدمه فناى ذاتی می‌داند. مولانا دلبستگی و عشق را دردی بی‌درمان می‌خواند و همین درد بی‌درمان، خود طبیعی حاذق و داروی سحرآفرین در درمان بسیاری از بیماری‌هاست. (ر.ک. زرین کوب، ۱۳۶۶: ۴۷)

عشق آدمی را از مرکب خودبینی به زیر می‌کشد و درد بزرگ خود پرستی را درمان می‌کند. درد عظیمی که سهم مؤثری در مصایب و مشکلات اجتماعی داشته و همواره بالای همه چیز انسان‌ها بوده است. عشق حرص و طمع را زایل می‌کند و درس فداکاری به انسان می‌دهد. «عشقی که سراسر وجود مولانا را در بر گرفته است؛ حاصل هیچ نظریه‌ای نیست. یکی از اعتقادات عمیق در اندیشه مولانا، موضوع تکامل و بقای شخصیت است. در اندیشه مولانا "شخصیت فرد" هر چند در وجود الهی مستحیل و به صفات الهی متصف می‌گردد، فانی نمی‌شود.» (محمّدی، ۱۳۸۹: ۱)

شعر مولانا، جلوگاه عشق و دلدادگی به حضرت حق تعالی است و به مثابه آینه تمام نمای آلام و آمال بشریت به شمار می‌رود و از این منظر رویکرد اجتماعی آن نیز قابل ملاحظه است. دانش مولانا از جنس دانش و حکمت بحثی نیست. دانش او آن چیزی است که نه به چشم سر، بلکه به چشم دل دیده می‌شود و به دیده مولانا آشکارا رؤیت می‌گردد. «عقیده به وحدت وجود در اعتقاد مولانا که حقیقتاً وجودش در عشق مستغرق است. به کلی شکل بشری یافته است، و خردیت خود را به کنار می‌نهد و در انسان‌ها مستحیل می‌گردد.» (سبحانی، ۱۳۷۵: ۲۸۹)

دیدار با پیر

«دیدار با پیر از کهن الگوهای بشری است. کهن الگوها، آرکی تایپ‌ها یا صورت‌های اولیه و ازلی، اشکال ناشناخته نشأت گرفته از ناخودآگاه جمعی افراد بشر در طول تاریخ تلقی می‌شوند که بین تمامی ملل مختلف جهان مشترکند. کهن الگو ابتدا توسط روان‌شناسانی چون "یونگ" مطرح گردید؛ اما پس از آن توسط ادب پژوهان برای بررسی آثار ادبی و نقد آن‌ها مورد استفاده قرار گرفت.» (یونگ، ۱۳۸۶: ۱۳)

یونگ کهن الگوها را بر گرفته از همین بخش ناخودآگاهی جمعی بشر می‌داند و آن‌ها را متعلق به تمامی افراد بشر می‌انگارد. «از نظر یونگ مراد از کهن الگو غریزی و تمایل به رفتارها و پندارهایی است که بر طبق الگوهای از پیش مشخصی به صورت فطری و ذاتی در نوع انسان وجود دارد.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۷۹)

یونگ در کنار ناخودآگاهی فردی، به ناخودآگاهی جمعی نیز معتقد است و توضیح می‌دهد که چگونه ناخودآگاه جمعی جوامع و ملت‌ها انباشته از این کهن الگوهاست. بنابر این با این توضیحات می‌توان بیشتر به شخصیت مولانا در غزلیات شمس پی برد که راز دل نشینی و گیرایی داستان شمس و مولانا حاکی از همین مسأله است. چرا که دیدار سالک با رهبر روحانی یکی از کهن الگوهای فرهنگ بشری است. حضور شمس و تأثیر گذاری او بر مولانا قابل اهمیت است. چراکه مولانا به محض رؤیت شمس، او را آن گمشده سالیان دور خود می‌یابد و زمام عقل به او وامی‌گذارد. «شمس تبریزی نامش در ادبیات فارسی گرامی است آن هم صرفاً به خاطر این که استعدادهای ناشناخته مولانا را کشف کرد و توانایی‌ها و ظرفیت‌های بی‌پایان او را آزاد ساخت و اندیشه‌های عرفانی او را تا گسترده‌ترین وسعت ممکن که در تاریخ تفکر بشری امکان داشته باشد؛ فراخی و گشادگی بخشید. آن همه غزلیات ناب و درخشان در "دیوان کبیر" در واقع از ذهن و زبان شمس برجوشیده است.» (اشرف‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۴)

بعد اجتماعی غزلیات شمس

قرن هفتم، یعنی درست زمان زندگی مولانا، به علت هجوم مغولان، از پرآشوب‌ترین و متزلزل‌ترین دوره‌های حکومت در آسیای صغیر است که نمود مسایل اجتماعی در این دوره بسیار

است. اگرچه مولانا به دور از این ناآرامی‌ها بود؛ اما وی نیز جهت انجام رسالت خویش، در جای جای آثارش بسته به شخصیت و روحیه‌اش، بیان مسایل اجتماعی متنوع دیده می‌شود که برای بشر سرگشته امروز، پیام‌رهایی و وارستگی دارد. و سرشار از مضامینی نظیر: عشق، آزادی، اختیار و زیبایی، تکامل ماده تا انسان و حرکت به سوی انسان کامل، حقیقت حیات، مرگ و راه‌های رسیدن به خدا و ... است.

کلیات غزلیات مولانا که به نام غزلیات شمس شهرت دارد، اثری است با ارزش که از زمان آفریده شدن تاکنون مورد توجه خواص جامعه فارسی‌زبانان بوده و بعدها شهرت جهانی پیدا کرده است. می‌توان گفت که دلیل توفیق این شاهکار زبان فارسی از آن جا ناشی می‌شود که این اثر «در راستای حرکت تکاملی جامعه و هماهنگی با سفارش اجتماعی حرکت می‌کند.» (ترابی، ۱۳۷۰: ۱۸)

مولانا، نابغه‌ای است که «در عین آن که شاید مولود مقتضیات زمانه باشد، لیکن غالباً از مقتضیات زمانه فراتر می‌رود.» (زرین‌کوب، ۱۳۶۱: ۴۶)

بنابر این می‌توان غزلیات شمس را سندی برای فهم برخی مسائل اجتماعی عصر مولوی در نظر گرفت. زیرا این اثر بخشی از تاریخ ادبیات ماست و تاریخ ادبیات همواره بخشی از اندیشه‌های اجتماعی را منعکس می‌کند. از این گذشته «غالباً ادبیات را نوعی فلسفه و یا افکاری می‌دانند که پشت پرده شکل پنهان شده است و آن را تجزیه و تحلیل می‌کنند تا به افکار عمده‌ای که در اوّل بیان شده پی ببرند.» (ولک، ۱۳۷۳: ۱۲۰)

ادبیات هر عصری مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی روزگار خود را کما بیش منعکس می‌کند. به گونه‌ای که بسیاری از آن‌ها به رغم داشتن شکل ادبی، با رویدادهای تاریخی قابل تطبیق است. با توجه به این مسائل است که می‌توان یک جامعه را با بررسی محتوا و موضوع ادبیات آن شناخت و رویدادها و رفتارهای اجتماعی آن را دانست و سیر تحوّل پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی دوران گذشته را می‌توان از گنجینه ژرف و پهناور ادبیات در زمینه‌های تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی، اعتقادی، اخلاقی، آیینی، اداری و سیاسی بیرون آورد و مورد تحلیل و بازبینی قرار داد. (ر. ک، روح‌الامینی، ۱۳۷۵: ۱۲)

مولانا به جامعه نگاهی محتاطانه دارد و نه بدبینانه، تصوّرات وی برگرفته از جان مجروح و فریاد چاک چاک انسان‌هایی است که هنوز داغ شمشیرهای عریان زنجیرهای پنهان بر سینه و پشت آن به نشانه عبرت روزگاران به یادگار مانده است.

من هلاک فعل مکر مردمم من گزیده زخم مار و کژدم

(مولوی، ۱۳۶۹: ۹۱۱)

مولانا عارفی بزرگ و بی‌همتاست و همه اوقات خویش را صرف پیشرفت اندیشه‌های عرفانی می‌کند و وقتی در بی‌خودی به سر می‌برد، غزلیات نابی از وی به جا می‌ماند. اما از آن جا که انسان است و در جامعه زندگی می‌کند، «بعید است و نمی‌توان انتظار داشت مولانا در مثنوی و غزلیاتش احوال و تجارب زندگی عادی هر روزه خود را منعکس نماید و دنیای رویاهای شاعرانه اش با دنیای واقعیت‌های تجربی‌اش هیچ گونه اتّصالی نداشته باشد.» (زرین‌کوب، ۱۳۶۶: ۱۲۷)

زندگی شخصی مولانا نشان می‌دهد که وی شخصیتی جامعه‌گرا و فعال داشته و یاران و شاگردان خود را نیز به کار و کوشش بر می‌انگیخت و آنان را از بیکاری پرهیز می‌داده است. مولانا جامعه عصر خویش را همانند بازار بزرگی تصوّر می‌کند که در آن روابط انسانی و ارتباطات اجتماعی، بر اساس جلب منافع و دفع ضرر استوار است.

بسیار شنیده‌ایم که عارفان، از زندگی اجتماعی بریده و به خلوت پناه برده‌اند. حتی اگر این گفته تصدیق شود باید گفت: «کسانی که از جامعه می‌بُردند و گوشه‌انزوا می‌گیرند، هیچ‌گاه کاملاً از جامعه جدا نیستند. زیرا موارث اجتماعی را به صورت خیال و خاطره با خود دارند و الزاماً از دریچه فرهنگ جامعه پیشین خود جهان را می‌نگرند.» (نیم کوف، ۱۳۸۰: ۱۷۶)

البته زندگی، اگر چه یک کلیت بیش نیست، اما هر کس آن را به گونه‌ای خاص می‌فهمد و تلاش می‌کند با توجه به این فهم، بدان معنی بخشد.

در پاسخ به این پرسش که؛ زندگی چیست؟ «مولانا معتقد است که روند تکاملی حیات زندگی عبارت است از درگیری اضداد چون حیات مساوی با حرکت است و حرکت از برخورد اضداد؛ یعنی از «دوئیت» به وجود می‌آید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۶۴-۶۳)

دکتر شفیعی سپس می‌افزاید که «آفاق عاطفی او به گستردگی ازل و ابد و اقالیم اندیشه او به فراخنای وجود است و اگر در خلال آثارش دقت کنیم، می‌بینیم که مسائل جزئی و شخصی به هیچ وجه در شعرش انعکاس ندارد. «من» او حاصل یک جهان بینی روشن و پویانده نسبت به هستی و جلوه‌های آن است.» (همان: ۴۶)

مولانا از ناهنجاری‌های اجتماعی و سیاسی روزگار که نابخردان را محترم می‌شمردند و خردمندان را خوار و ذلیل می‌داشتند شکوه کرده است. وی درباره دنیا و دنیاطلبی و دام‌های دنیا و مذمت دنیاطلبی اشعار بسیار دارد که در این مبحث نمی‌گنجد.

البته در شعر کهن فارسی، بی‌توجهی به زندگی بسیار است و مسائل مربوط به مردم عادی بسیار کم در آن منعکس شده است. به نظر می‌رسد شاعران، مثل مورخان، زندگی اشرافی را بر زندگی مردم عادی ترجیح می‌داده‌اند. گویی «در ضمیر شاعران چنین مرتسم شده بود که زندگی مردم عادی ارزشی ندارد و عناصر و اجزای آن پایدار نیست، زیرا پیش پا افتاده و غیرقابل تأمل است. همین نکته سبب شده است که شاعران به عناصری که در زندگی عادی ایشان جریان داشته، کم توجه کرده‌اند.» (همان، ۱۳۸۶: ۱۲۳)

به هر حال حتی اگر بپنداریم که شاعران زبان فارسی، به مسائل اجتماعی و عناصر زندگی خود و مردم بی‌توجه بوده‌اند، نمی‌توان انکار کرد که اینان هم مثل مردم دیگر «در قلمرو تاریخ زندگی می‌کنند و نمی‌توانند خود را از تاریخ به کلی جدا نگه دارند.» (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۱۲۸)

مسائل اجتماعی از دیدگاه زبان و کسب اثر

می‌توان از خلال زبان و سبک اثر، در حد امکان، مسائل اجتماعی را درک کرد و بیرون کشید و تحلیل کرد تا شخصیت گوینده نیز آشکار گردد که متعلق به کدام بخش از جامعه است. زیرا «زبان تنها ساختاری صوری است و کار آن نیز صرفاً انتقال اندیشه‌ها نیست؛ بلکه کنشی بین فردی است که علت‌ها و معلول‌هایی در ساختار اجتماعی دارد و واجد اشارات ایدئولوژیک هست.» (مک اریک، ۱۳۸۸: ۱۵۹)

بی‌تردید زبان بهترین ابزار انعکاس موقعیت‌های اجتماعی است. وجود برخی نشانه‌ها، بیانگر پدیده‌های فرهنگی است که از وجود آن پدیده‌ها در جامعه، حکایت می‌کند. مثل «واژه چاقچور که

امروز در جامعه ما کاربردی ندارد و کسی آن را نمی‌پوشد، واژه‌ای آن هم مورد استفادهٔ زبانی نیست. اما وجود واژهٔ چاقچور در قاموس زبان فارسی نشان دهندهٔ یک پدیده و کیفیت اخلاقی و تربیتی است که در سنت‌های این ملت وجود داشته است.» (برومند، ۱۳۶۳: ۶)

بنابراین می‌توان با تحلیل واژگان و تعبیری که در متون هست به حوزهٔ مسائل اجتماعی وارد شد و موقعیت اجتماعی آدمیان و مسائل زندگی اجتماعی را از سوی آن‌ها شناخت. لیکن بحث «اجتماعیات در ادبیات» را می‌توان در دو گسترهٔ بنیادی بررسی کرد:

الف: باز نمود اجتماع و مسائل اجتماعی در آثار ادبی

ابعاد اجتماعی یک اثر ادبی، ابعاد فرعی تری است که در نگاه اول چندان به چشم نمی‌خورد و البته هر چه این بُعد قوی‌تر باشد، بی‌مکانی و بی‌زمانی اثر ادبی در معرض تردید قرار می‌گیرد و از این حیث، مشخص کردن این ابعاد اجتماعی، کاری است دشوار. یک طنز عبید زاکانی یا یک غزل سعدی یا حافظ از این منظر، کمتر باز نمود اجتماع است تا یک قصیده یا یک کتاب تاریخی.

ب: تأثیر آثار ادبی بر وقایع و تحولات اجتماعی:

این مسأله به ویژه از دوران مشروطه به بعد اهمیت بیشتری پیدا کرده است. شعرها در زمان مشروطه و دههٔ آخر حکومت محمدرضا پهلوی و جنگ تحمیلی از دوران‌هایی است که در آن ادبیات و به ویژه شعر، در خدمت اجتماع بوده است. نمونه‌هایی از این تأثیر را هم در دورهٔ سامانیان می‌بینیم، شعر «بوی جوی مولیان» رودکی که شاه را از یک ییلاق سه ساله به مقرر حکومت برمی‌گرداند.

آن چه امروزه در اجتماعیات در ادب فارسی مطرح است بیشتر بُعد اول است و امروزه به بُعد دوم در جامعه شناسی ادبیات، توجه کمتری می‌شود. اما با نگاهی ساختاری به ادبیات، می‌توان نقش ادبیات را در جامعهٔ ایران در گذشته بررسی کرد؛ در این پژوهش به بُعد اول توجه بیشتری شده است و در لابه لای ابیات، عناصر اجتماعی را که از شخصیت مولانا نشأت گرفته و در جای جای اشعارش با بیانی که در نگاه اول قابل رویت نیست و بعد نمود می‌یابد، آورده شده است و تعجب نگارندگان را به جنبه‌ای از شخصیت و هوش اجتماعی مولانا رهنمون ساخته است و اینکه

نشان می‌دهد فقط جنبه عرفانی و ادبی شعر، ذهن او را به خود مشغول نکرده است؛ بلکه از کلی‌ترین مسائل تا جزئی‌ترین آنها در شعر مولانا حضور دارد. از تعلیم و تربیت گرفته تا مفاسد اجتماعی، از باورها و اعتقادات عامیانه تا مسائل مربوط به زنان و ... همه و همه در شعر او وجود دارند که در این جا به گوشه‌هایی از این مسائل می‌پردازیم.

۱- گرفتاری های مردم جامعه

راه زنی یکی از معضلات مردم در اعصار گذشته هنگام سفر بوده است. به دلیل ناامنی راه‌ها، اغلب کاروان‌ها غارت شده و چه بسا افرادی نیز کشته می‌شدند. مولانا به این مسائل توجه داشته و در ابیات فراوانی به راه زنی و راه زنان اشاره کرده است.

آنک زند هر دمی راه دو صد قافله من چه زخم پیش او، او به چه آرد مرا؟

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۲۹)

وقتی حکومت ناتوان است راهزنان بی‌باک می‌شوند و در روز روشن نیز راهزنی می‌کنند.

گر نه که روز روشنی پیشه گرفتی رهزنی روز به روز و ره گذر بر در ما چه می‌کند؟

(همان: ۲۰)

گاه راهزنان، با استفاده از خفتن شتران و مست بودن شتران دست به دزدی می‌زده‌اند.

این راه بزنی که اندرین راه خفت اشتر و مست شد شتران

(همان: ۱۸۵)

- دزدی

مولانا به دزدی که معضل اجتماعی است و زاده فقر و توزیع ناعادلانه ثروت در جامعه است. در شعرش اشاره کرده است. مولانا از شگردهای دزدان برای انتقال اندیشه‌هایش استفاده می‌کند. به گفته او اساس کار دزدان بر فریب دادن آدمیان است و از طرفندهای متفاوتی استفاده می‌کنند:

فسونی خواند و پنهان کرد خود را کمینه لعب آن طرّار این است

(همان: ۲۰۵)

دزدی گاه در سطح جامعه گسترده است و هیچ کس از دست دزدان در امان نیست.

عاشق و مُفلس کُند این شهر را این چنین چابک که این طرار ماست
(همان: ۲۵۰)

پیشتر گفته شد که مولانا مسائیل اجتماعی را در فضاهای عرفانی مطرح می‌کند. در غزل ۱۰۲۹، پیوند «دزدی» را با «شب» به تصویر می‌کشد و در خلال آن به دزدی‌های کوچک و بزرگ اشاره می‌کند تا جایی که دزدان شب بر بام می‌روند و روز نقاب زهد بر چهره می‌گذارند و در مسجد می‌نشینند تا دزدی را از دید مردم پنهان دارند، اشاره می‌کند. اما سر انجام آنها را رسوایی می‌داند:

برای عاشق و دزدست شب فراخ و دراز هلا بیا شب لولی و کار هر دو بساز
من از خزینه سلطان عقیق و دُر بردم نیمِ خسیس که دزدم قماشه بزّاز
درون پردهٔ شب‌ها لطیف دزدانند که ره برند به حیلت به بام خانهٔ دراز
(همان: ۷۵)

ربودن نقدینه‌ها از کمربندها، دزدی از کیسه‌ها، دنبال کردن دزدان؛ دزدی حلقه گوش به شیوه‌های مختلف، دزدی با نقاب زدن و وارد جایی شدن، از سوراخ دیوار وارد باغ شدن، از پنجره وارد شدن، از بام وارد خانه شدن، فریب مردم و استفاده از غفلت آنان و غارت مالشان، و این که شب، زمان دزدی است؛ ترس از روشنایی حتی نور ماه؛ زندانی کردن دزدان، بریدن دست دزدان، سرنگون آویختن دزدان برای عبرت دیگران، کشته شدن دزدان به دست شحنگان، ابراز پشیمانی دزدان از کردهٔ خویش و اطمینان مردم به آنان و دادن مقام شحنگی به آنها و ... در ادبیات مولانا موج می‌زند.

- فقر و گدایی

توزیع ثروت در جامعهٔ طبقاتی و استبدادی عصر مولانا، به گونه‌ای است که تعداد اندکی از مردم ثروتمند می‌شوند و بسیاری فقیر می‌مانند. اما از میان فقیران کسانی هستند که برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌شان راهی جز گدایی ندارند. در حالی که آنان که ثروتی اندوخته‌اند، در اندیشهٔ فقیران نیستند. بنابراین:

غنی از بخیلی غنی مانده است فقیر از سخاوت فقیر از سخا
(همان: ۱۵۱)

برخی گدایان از دید مولوی، طماع هستند. اینان شکمشان گرسنه نیست؛ بلکه چشمشان سیر نمی‌شود. این گدارویان بی‌نام و ننگ به هر دری برای گدایی می‌روند. اینان حتی در بزم سلطان هم گدایی می‌کنند. زیرا اینان از طبع سلطان چیزی نمی‌دانند. مولانا به اینان می‌گوید ترک گدایی کنید تا هر چه می‌خواهید در خود بیابید و چون نمی‌تواند برای تنگدستان کاری بکند، بنابراین آرزو می‌کند که روزی دامن‌های زر برای تنگدستان برسد. به همین دلیل است که از فقیران می‌خواهد بلند طبع و منتظر باشند.

مکن قرار تو بی او چو کاسه بر سر آب مگیر کاسه به هر مطبخی دوانه مکن

(همان: ۲۷۴)

- تباه کاری

مولانا برای نشان دادن اطوار (نفس لئیم)، از تصویر روستایی بچه که با دغلی، لاف زنی و به سُخره گرفتن، مردم را فریب می‌دهد استفاده می‌کند. این شعر، نشان می‌دهد که مولانا از رفتارهای آدمیان در تعامل با یکدیگر آگاه است و می‌داند که دغل کاران با چه ترفندهایی اخاذی می‌کنند تا به زندگی انگلی خود ادامه دهند. این فرد نا به هنجار، ویرانگری می‌کند و وقتی به او اعتراض می‌کنند، تعهد می‌کند که از این پس اصلاح شود و اما در همان حالت از همسایه گرو می‌برد و به عیش و نوش می‌پردازد.

گاه خود را به بیماری می‌زند تا انسان ساده دل و مهربانی را فریب دهد. گاهی در هیأت ثروتمندی ظاهر می‌شود که موقتاً به فقر مبتلا شده و می‌گوید اگر کسی او را یاری کند او صد برابر آن به وی خواهد داد. گاهی به لباس صوفیان درمی‌آید و گاه زبان بازی می‌کند، گاه زاهد و پرهیزگار می‌نماید و خود را هم شأن «جنید» عارف فرهیخته می‌داند. اما همه این‌ها دروغ و برای فریب مردم است و سر انجام سبب گرفتاری آنان است. قصیده با مطلع زیر شروع می‌شود:

روستایی بچه‌ای هست درون بازار دغلی، لاف زنی سُخره کنی بس عیار

(همان: ۷۸)

شبروی و عیاری و جامه کنی، کفن دزدی، دزدی خیاطان، معمار، دلاله، رشوه و پاره دادن، تقلب و فروع و لوازم و عواقب این مفسد از مواردی است که در دیوان به آنها اشاره شده است. (همان، ج ۳: ۷۸)

- ظلم

مولانا متناسب با اندیشه عرفانی خود به جامعه‌ای فکر می‌کند که بر پایه دادگری استوار باشد و از ستم در آن خبری نباشد. بنابراین او دادگری را نور و ستم را ظلمت می‌داند و می‌گوید عدل مثل شعله‌ای نورانی است و ستم کور و کر است:

شب به مثال هندوی روز مثال جادوی عدل مثال مشعله، ظلم چو کور یا کری

(همان: ۲۰۸)

مولانا با مشاهده ستم و ستمگر و باور به ناپایداری جهان نمی‌داند که چرا آدمیان که خود در نهایت ناتوانی به سر می‌برند و مرگ همواره آنان را تهدید می‌کند، بر دیگران ستم می‌کنند:

آن شخص که مردنی است فردا امروز چرا جفا نماید

(همان: ۱۰۳)

مولانا از آن جا که معتقد است دادن فرصت به ظالمان فایده ندارد، به این نتیجه می‌رسد که به ظالم نباید مجال ستم داد:

تو ظالم را مده رخصت به تأویل سستی‌زا را سستیزیدن می‌آموز

(همان: ۶۵)

مولانا ستمی را که مردم تحمل می‌کنند، لمس می‌کند تا آزادی بخشی همچون موسی از راه در می‌رسد و مردم را از این همه بیداد، باز خرد. بنابر این به آنان که تحت ستم قرار دارند، می‌گوید: آن فرعون کش موعود در شهر است و ابزار نابودی ستمگر را حتی اگر دیده نشود دارد:

بدانک موسی فرعون‌کش در این شهرست عصاش را تو نینی ولی عصا دارد

(همان: ۲۲۲)

نتیجه‌گیری

مولوی از جمله بزرگترین شاعران و عارفان ایرانی است که در عرصه ادبیات فارسی دو اثر بزرگ مثنوی معنوی و غزلیات شمس او، حکایت از بیان ابعاد اجتماعی دارد و نبوغ ویژه او در ساحت عرفان و عشق و خلاقیت شاعر در داستان پردازی و ذکر حکایات اخلاقی و اجتماعی و عرفانی نمود بسیار دارد.

در دیوان شمس علاوه بر مسائل عرفانی می‌شود تصویر جامعه‌ای را که مولانا در آن زندگی کرده است مشاهده نمود. مولانا به جامعه، نگاهی محتاطانه دارد و این در غزلیات مولانا مشهود است. غزلیات وی سرشار از "باورداشت" است به اعتقاد او رهایی انسان از دام وابستگی‌های دنیوی است. او آزادی از قیود حیات دنیوی را تبلیغ می‌کند و خود می‌کوشد فریفته جیه دنیا نشود و ذهن او به طور ناخود آگاه در بیان مسائل اجتماعی، مفاسد و رذایل اخلاقی و همگی نمایانگر ارتباط با جامعه و توجه دقیق به مسائل پیرامونش است.

در بحث سرمایه اجتماعی که در برگرفته مفاهیمی چون مسایل اجتماعی، مسائل اخلاقی و تعلیم و تربیت است. مولانا توجه ویژه داشته است. از آن جا که مولانا شاعری عارف از بطن جامعه بوده، راهکارهایی در غزلیات برای بهتر برقرار کردن روابط اجتماعی و دستیابی به این سرمایه‌های اجتماعی نشان داده است. توجه به امور اجتماعی و رذایل اخلاقی در لابه‌لای اشعار مولانا دیده می‌شود. بی‌شک از منظر جامعه شناسی ادبیات، نه تنها میان غزل‌های کاملاً شخصی و جامعه پیوند می‌یابیم بلکه به این نتیجه می‌رسیم که حتی مبهم‌ترین تمثیل‌ها، بیانگر جنبه‌هایی از دوره یا جامعه خاص است.

شخصیت اجتماعی مولانا در دیوان شمس حاکی از تحول و تکامل انسانی والا مقام است که از پیوند بخش‌های اجتماعی و غنایی حاصل گردیده است.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - اشرف زاده، رضا، (۱۳۷۸)، *شمس آینه وجود مولوی*، آخرت دوست، وحید، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت شمس تبریزی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
- ۲ - _____، (۱۳۷۹)، *سرود خورشید (شرح گزیده غزلیات شمس)*، تهران: روزگار، چاپ اول.
- ۳ - باطنی، محمدرضا، (۱۳۵۵)، *مسائل زبان شناسی نوین*، تهران: آگاه، چاپ دوم.
- ۴ - برومند سعید، جواد، (۱۳۶۳)، *دگرگونی‌های واژگان زبان فارسی*، تهران: آگه، چاپ اول.
- ۵ - ترابی، علی اکبر، (۱۳۷۰)، *جامعه شناسی و ادبیات*، تبریز: نوبل، چاپ اول.
- ۶ - روح الامینی، محمود، (۱۳۷۵)، *نمودهای فرهنگی و اجتماعی ادبیات فارسی*، تهران: آگه، چاپ اول.
- ۷ - زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۶)، *سرنی*، تهران: علمی، چاپ دوم.
- ۸ - _____، (۱۳۶۶)، *بحر در کوزه*، ۲ جلد، تهران: علمی، چاپ اول.
- ۹ - _____، (۱۳۶۱)، *پله پله تا ملاقات خدا*، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
- ۱۰ - ژمانی، کریم، (۱۳۸۴)، *میناگر عشق*، تهران: نشرنی.
- ۱۱ - سبحانی، توفیق، (۱۳۷۵)، *مولانا جلال الدین*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، چاپ سوم.
- ۱۲ - شمیسا، سیروس، (۱۳۸۶)، *انواع ادبی*، تهران: فردوس، چاپ اول.
- ۱۳ - شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۵۲)، *گزیده غزلیات شمس*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ اول.
- ۱۴ - _____، (۱۳۸۶)، *زمینه اجتماعی شعر فارسی*، تهران: دختران، چاپ اول.

- ۱۵ کریمی حکاک، احمد، (۱۳۸۴)، *طلیعه تجلّد در شعر فارسی*، مترجم: مسعود جعفری، تهران: مروارید، چاپ دوم.
- ۱۶ مک اریک، ایر ناریمما، (۱۳۸۸)، دانش نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه، چاپ سوم.
- ۱۷ مولوی، جلال‌الدین محمد رومی، (۱۳۶۳)، *کلیات شمس تبریزی*، تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۱۸ - _____، (۱۳۶۹)، *مثنوی معنوی مولوی*، تصحیح و تحلیل محمد استعلامی، تهران: زوّار، چاپ دوم.
- ۱۹ محمدی، احمد، (۱۳۸۹)، *عرفان مولوی*، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- ۲۰ نیم کوف، آگ برن، (۱۳۶۳)، *زمینه جامعه شناسی*، ترجمه امیرحسین آریان‌پور، تهران: گستره، چاپ اول.
- ۲۱ ولک، رنه، (۱۳۷۳)، *نظریه ادبیات*، مترجم: ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۲۲ یونگ، کارل گستاو، (۱۳۸۶)، *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.